

که کرد دست دوست با خدای در برستان خانی طرف کرد و در مانند  
 عطف علیه و مو یعنی العجز و عدم که شقیه شود من نصی و نصیحت  
 من بفرض می شود و کمال است و فتح النون مضارع من تخنن  
 نند که صاحب دیوان براد باجل دیوان کالوزیرا السلطان رضم  
 لغرض حال سابقه الباء سببیه متعلقه بقول بکنتم معرفتی که میان ما بود  
 کان یعنی و بین الوقی صورت حالش کفتم من علم بالی سببیه و الایمان  
 تا کار تخفیر نصب کردند و عینا وجهه صغیرا چند و زین ادمی  
 علی هذا لطف طبعش را بدیدند و حسن تدبیرش بسیدیدند فلما  
 ظهرا استخفا که کارش از آن در گذشت ای تجا و زعمه و بمرتبه برتری  
 اعی از آن سخن گشت **بسخ** الکاف التاری من کن کن کن یعنی الیقین  
 و یقین و علی هذا المغال به الرفعة ثم سعادتش در ترقی بود علم بزل  
 مترقی تا اوج رادت **الوج** النقطه البعیده من المکرز العالمیه من  
 الخفیض بر سید و المنیع وصل لیه نموده برید بقیه تنبیه علی ان لا یق  
 للسلطان ان ینصو الا الی المناصب العالمیه قال رسول الله علیه  
**السلام من قلنا اننا و فی رقیته من موافق منه فقد فان الله عز وجل**  
**وجاعة السالین** و مقرب حضرت سلطان شد و متا رابعه بالیان  
 ای صا و رجلا بنا رابعه برؤس لاصابع و معتمد علیه عند الاعیان  
 لفظ شد مقدس لغز فلاحا حجة الی ما و جدی بعض النسخ من لفظ گشت  
**حکایت** سیال کندر عن رونق سلطنته و رفعت دولته قال  
 ابی اعطی المناصبه الی اهلها و الترفیه ان فی تضییع المراتب **بدم**  
 العکوبه فلا ینقی للسلطان ان یدم قلوب الناس حتی یرجع بهم  
 عنه برسلانته حالش شاد با فی بالیا و المصدری کردم و کفتم  
 ز کار بسته میندیش نهی از اندیشیدن و دل شکسته مدار ای  
 لا یجعل قلبه کسوا را کباب چشم حیوان ای با الحیق درون تاریک  
 با نیا و المصدری بعد الکاف و اعلم ان لفظ تاریک بلا یا بعد الکاف  
 بعضی المظلم تاریک تر کو و لفظ تاریک با نیا و بعد الکاف بعضی الظلمه  
 تاریک تر کاف و لایحی علی اعدان ما و الحیق فی الظلمه فمن اختار الملین با

خبر از جده

وقال

وقال بعض النسخ تاریکیت بالیا و نفوی الظلمه و قیل فی الزجر  
 ما غلوا یشدن ثم یبیکو کک صفی دو بر صفتی چون بیاورین  
 ظلمت یخند اولو رب شیات **بسخ** الاحرف تنبیه لاختزن **بسخ**  
 مؤکد بالنون التعلیله من الحزن ضد السرور **بسخ** البلیه ای صاحب  
 البلاء و هذا مثل لمن یالس لشی و بلا زین و هو مضموم عا از مقاد  
 مضاف حذف حرف نداء **بسخ** فلما حزن النوا و التعلیل الطاف جمع لطف هو  
 الرقیق و الا صان حقیقه صفة الطاف ای لم الطاف التیغ حقیقه کت  
 لا یلبقها العقول **بسخ** منتهی من ششین ترش بضم الشاء  
 و البراء و قد یسکن الراء و التخفیف از کرم و شایع من کرمیدن ایام ای  
 الزمان که صبر و بوشع الصا و و سجون الباء و سجون النفس عن  
 الخنوع و کسب الباء الدوا المکرز المعروف عند الاطباء و لا یسکن الراء  
 ضرورة التضرع لخصت جرم صبر فیه ایهام ولیکن بر شرف و ارادی  
 ثم حاو و قیل فی **الرجز** کشتی او تورم کردن ایامدن که صبر  
 آبی در در کرمه که طابویشی و اردوان مدته ای فی ایام دور و لایق  
 المذکور و با جمع باران فیه تنبیه علی ان السفوح الاصحی استعملت  
**بسخ** رفته آوان که امال حج رفته کمال خوش مبارک سفوی  
 چون تو با و محسوفی اتفاق سفو که قفا دای سافرت الحج چون  
 از زیارت مکر با ز آدم ای رجعت دو منظم استقامت بود ذلک  
 الرقیق ظاهر حالش را دیدم برستان بقیه بطریق العطفه التیغ  
 بقوله و در جمله درویشان کفتم حال بکون اللام حیث کنت  
 چنانکه تو که آنک کشتی سابق طایفه الامتخ الوصیه کاسه ستمه مرا را  
 حسد بودند **بسخ** روی عن بعض العلماء ان اول ذنب  
 وقع من اهل السما و اهل الارض هو الحد فان المبیح حد آدم  
 علیه السلام حتی ارض من الجنة و ان قایل حد تا قبل حدی قلم  
 و حتی اتم تقسوسه کردند علی هو المضافین الحاد فی احواس  
 السلاطین **بسخ** روی عن علی رضی الله فی دفع شر الحساد  
 انه قال قال لیه رسول الله علیه السلام با علی اذا اتعبه الیک شیة اذع **بسخ**

خبر از جده